هو العلیم

عیب‌پوشی چگونه انسان را به وحدت نزدیک می‌کند؟

از کرامت پروردگار تا شناخت باطن گناه

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۷ - مجلس چهارم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّي اللهُ عَلَي سيدنا و نَبيِّنا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و عَلى آله الطَّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

فَلَوِ اطَّلَعَ اليومَ عَلَى ذَنبِي غَيرُک ما فَعَلتُهُ وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العُقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ.
ای خدا اگر غیر از تو بر گناه من کسی مطّلع می‌گشت من هیچ‌گاه مرتکب گناه نمی‌شدم و اگر از تعجیل در عقوبت تو نگران بودم از گناه اجتناب می‌کردم.

در جلسهٔ قبل خدمت رفقا عرض شد که صفت ستّاریت یک صفت از اوصاف بسیار مهمهٔ پروردگار است و خداوند با این صفت با خلائقش مدارا و برخورد و تعامل می‌کند. این به دو جهت است؛ یک جهت مقام کرامت پروردگار است؛ ذات شخص کریم اقتضا می‌کند که از وجودش جمال تراوش کند نه زشتی و ناپاکی و قبح. شخصی که بزرگ است کرامت دارد، بزرگ‌منشی دارد، عزت دارد، منائت دارد، آقایی دارد. ندیده‌اید در صحبت‌هایمان می‌گوییم که فلان شخص خیلی آقا است، فلان شخص خیلی آدم با مروّتی است، فلان شخص خیلی مرد است، فلان شخص خیلی لوطی است، فلان شخص خیلی آدم درستی است و کارش درست است؟!

اینها همه یعنی هر صفتی از این اوصاف را که ما به‌کار می‌بریم به معنای ظهور یک صفت جمالیه از آن شخص است، درقبال ظهور یک صفت ناپسند و نازیبا و قبیح از افراد دیگر. فلان شخص جواد و بخشنده است و درقبالش فلان شخص آدم بخیلی است و دستش در جیبش نمی‌رود، مُمْسِک است فقط خود را درنظر می‌گیرد و سایر افراد را درنظر نمی‌آورد. فلان شخص آدم عطوف و رحیم است درقبالش فلان شخص آدمی قسی است، اگر ببیند ده نفر هم جلویش افتادند بمیرند کاری ندارد و از کنارشان رد می‌شود و می‌رود. قساوت دیگر، قساوت! آدم در قساوت به یک حدّی می‌رسد که گرگ بیابان پیشش لنگ می‌اندازد، گرگ بیابان!

آدم گاهی اوقات چیزهایی از همین حیوانات درنده را مشاهده می‌کند و می‌گوید که عجب، واقعاً قدرت خدا...! حیوان درنده می‌آید یک حیوان ضعیف را در پناه خودش قرار می‌دهد، چقدر عجیب است! این قدرت خداست. خدا می‌گوید که همان‌طوری‌که من درندگی را در این قرار دادم، می‌توانم از اوصاف دیگر خودم هم در او قرار بدهم، شما فقط درندگی را می‌بینید حالا بیایید عطوفت و محبت را در این پلنگ و در این ببر و در این حیوان درنده مشاهده کنید.

آن‌وقت این انسان دوپا گاهی اوقات در قساوت به حدی می‌رسد که قابل توصیف نیست، اصلاً قابل توصیف نیست. وقتی که حرمله تیر را در کمان می‌گذارد و حضرت علی اصغر علیه‌السّلام را نشانه می‌گیرد شما چه توصیفی می‌توانید برای یک همچنین شخصی بیاورید؟! کجا درنده یک همچنین کاری می‌کند؟! حیوان کجا یک همچنین کاری می‌کند؟! انسان خیلی از موارد دیده که حیوانات درنده بچهٔ شیرخوار را مراقبت کردند. شما با پدرش جنگ دارید خب بزن به پدرش حالا هر چیزی، این با علم به اینکه الآن این تیر به این طفل اصابت می‌کند تیر می‌اندازد، یک بچهٔ شیرخواره چه گناهی دارد؟! این دیگر چه قضیه‌ای است؟! چه داستانی است؟!

سند حقانیت عاشورا

یک وقتی من راجع به این قضیه صحبت می‌کردم که سند حقانیت عاشورا حضرت علی اصغر علیه‌السّلام است؛ یعنی داستان حضرت علی اصغر یک داستانی است که هیچ مو لای درزش نمی‌رود. حالا بقیه بزرگ بودند، امام حسین علیه‌السّلام بزرگ بود و سنی داشت و حضرت ابوالفضل علیه‌السّلام بزرگ بود. حالا یا حق با این [بود] یا حق با او کاری به این نداریم بالأخره بزرگ بودند. در جنگ هم

انسان یا می‌کشد یا کشته می‌شود. آمدند دفاع کردند و جنگ کردند و کشتند. یا حضرت علی اکبر علیه‌السّلام جوان بود و شجاع بود. حتی حضرت قاسم علیه‌السّلام اینها بالأخره در یک سنینی بودند که [می‌جنگیدند] ولی حضرت علی اصغر یک بچهٔ چند ماهه بود، این دیگر اصلاً معنا ندارد انسان بیاید به او تعرض بکند.

انسان وقتی که در قضیهٔ کربلا به داستان حضرت علی اصغر علیه‌السّلام برخورد می‌کند نیاز نیست به اینکه شیعه باشد یا سنی، اصلاً بی‌دین هم باشد آن وجدانش این مسئله را محکوم می‌کند و وجدانش این مسئله را نمی‌پذیرد و مُهر بطلان و ظلم بر طرف مقابل می‌زند، حالا هر کسی می‌خواهد باشد فرقی نمی‌کند.

اصلاً گویا این داستان حضرت علی اصغر علیه‌السّلام یک برنامه‌ای از جانب خدا بوده است برای حقانیت راه امام حسین علیه‌السّلام که افراد بیایند در این قضیه نگاه کنند، متوجه و متنبّه و متذکر بشوند و ببینند انسان تا کجا از قساوت، لئامت، حیوانیت، پستی و دنائت می‌تواند جلو بیاید که به یک همچنین قضیه و مسئله‌ای اقدام کند. اینها همه برای ما عبرت است! ما باید حواسمان را جمع کنیم. آنها هم مثل ما بودند و ما هم مثل آنها! فقط زمانه بین ما و آنها فاصله انداخت. والاّ به جایش انسان مشاهده می‌کند که نه، این‌طور نیست که فقط داستان کربلا یک قضیهٔ منحصر به فردی در آن تاریخ بوده است و دیگر پرونده‌اش بسته شد و تکرار نخواهد شد، نه! برای همهٔ ما داستان کربلا زنده می‌شود و ما باید همیشه خود را در این وضعیت ارزیابی کنیم! اما صورتش فرق می‌کند.

طریقهٔ محک سالک نفس خود را

آن موقع تیر، شمشیر، کمان، سنگ و اینها بود. الآن مسائل مختلف جریاناتی که برای انسان پیش می‌آید و انسان در این جریانات باید ببیند که به کدام یک از دو طرف تمایل دارد و به کدام طرف میل دارد، خودش را محک بزند.

یک وقت یکی از رفقا از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ سؤال می‌کرد که آقا چطوری انسان بفهمد که حرکت می‌کند یا نه؟ ایشان فرمودند که خیلی ساده است، آدم نگاه به خودش کند ببیند که آیا نسبت به این راه و مسیر شوقش بیشتر است یا کمتر؛ اشتیاقش، میلش، رغبتش، ثباتش استقامتش، عشقش، علاقه‌اش پایمردی‌اش بیشتر است یا کمتر است، آن‌وقت می‌تواند بفهمد.

همهٔ این اوصاف جمالیهٔ پروردگار، اینها متراوشات ذات یک کریم است؛ چون از کریم غیر از کرامت تراوش دیگری نیست و ظهور دیگری نیست. انسان از شخص کریم در همهٔ ابعاد؛ کریم در عطا و بخشش، کریم در رحم و عطوفت، کریم در ستّاریت و پوشش، کریم در جود، کریم در رزق، کریم در علم، کریم در رحمت، در همهٔ این اوصاف، کرامت را از ذات پروردگار مشاهده می‌کند. این جهت اول که خدا نمی‌خواهد عیوب بندگانش فاش شود، خدا نمی‌خواهد عیوب بندگانش برملا بشود.

جهت دوم این است که خدا خودش می‌داند چه خلق کرده، خدا خودش از حال ما و مخلوقات خودش بیشتر خبر دارد. بالأخره می‌داند انسان است و خطا [دارد] و تعلّق به عالم ماده و توجه به عالم ظاهر همراه با جهل نسبت به واقعیات باعث می‌شود که انسان خطا کند. به‌خصوص که افراد هم در این زمینه مختلف هستند و هر شخصی دارای موقعیت خاص خودش است. انسان نمی‌تواند که همهٔ افراد را به یک چوب براند! هر کسی جایگاه خودش را دارد؛ اگر یک کار خلافی از چند نفر سر می‌زند، هرکدام از اینها حکم خاص به خودشان را دارند یک حکم برای همه نیست، هر شخصی یک وضعیت مخصوص به خود را دارد.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در مسجد نشسته بودند یک‌مرتبه یک زنی آمد گفت که یا علی حکم خدا را دربارهٔ من جاری کن. حضرت فرمودند که مگر چه‌کار کردی؟! گفت که کار خلاف انجام دادم. گفتند که برو پی کارت، بلند شو برو، قاطی کردی صبح چه خوردی حالت بهم خورده، سردی‌ات کرده گرمی‌ات کرده، بلند شو برو پی کارت، چرت‌وپرت چیست می‌گویی؟! آن زن رفت و برگشت گفت که

یا علی من... گفتند که بلند شو برو پی کارت، اصلاً حرفش را نزن برو من هیچی نشنیدم![1] نمی‌خواهد ظاهر بشود.

حالا اگر ما باشیم چه‌کار می‌کنیم؟! کار نکرده را این‌قدر در سرش می‌زنیم تا بگوید که کردم! امیرالمؤمنین کار کرده را می‌گوید که برو پی کارت این حرف‌ها چیست می‌زنی، به سرت زده چه‌کار می‌کنی؟! مدام می‌خواهد مخفی کند، مدام می‌خواهد [بپوشاند].

مترتب بودن حد بر مقام اثبات

مترتب بودن قصاص بر مقام اثبات

این یک بحث فقهی است که آیا حد مترتب بر مقام ثبوت است یا مترتب بر مقام اثبات است؟ آنچه که به نظر حقیر می‌آید این است که مترتب بر مقام اثبات است البته حد نه قصاص، قصاص مربوط به جرم و جنایتی است که شخص مرتکب می‌شود و صدمه‌ای به شخص دیگر وارد می‌کند آن مترتب بر مقام ثبوت است. ولی حدّ آنچه را که مربوط به حق الله است، فرض کنید که شخص شُرب خمر کرده یا روزه‌خواری یا امثال‌ذلک خلافی مرتکب شده، اینها مترتب بر مقام اثبات است؛ یعنی نفس مقام ثبوت موجب حد نیست بلکه باید اثبات بشود، اگر به مرتبهٔ اثبات رسید آن وقت حد برای او [جاری می‌شود] امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌خواستند این قضیه به مقام اثبات نرسد که حد در اینجا جاری شود.

یک روز خدمت مرحوم آقای حداد بودیم، دو سه روز قبلش یک قضیه‌ای اتفاق افتاده بود که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ در یک واقعه‌ای، بنده خدایی که به رحمت خدا رفته است یک حرفی زده بود ایشان عیب او را گرفته بودند و مکاشفه‌ای داشت و در مشاهدات و مکاشفاتش نقاط ضعف و خلل و نقصان او را به او تذکر داده بودند و طبعاً این موجب انتقاص او بود.

دو سه شب از این قضیه گذشته بود، یک شب آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ همین‌طور اصلاً بدون مقدمه و بدون اطلاع از این قضیه یک‌دفعه شروع کردند مسئله‌ای را گفتن، فرمودند که آیا شیطان به‌صورت انسان درمی‌آید یا نه؟ از آقا سؤال کردند یعنی اصلاً آن جریانی که اتفاق افتاده بود و آن صحبتی که شده بود شروع کردند همان را دوباره بیان کردند. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ فرمودند که بله، شیطان به‌صورت انسان درمی‌آید. بعد ایشان فرمودند که آیا به‌صورت افراد صالح هم درمی‌آید؟ مرحوم آقا فرمودند که بله به‌صورت افراد صالح هم در می‌آید، هم افراد خلاف و هم افراد صالح. آقای حداد فرمودند که این تشخیصش از کجاست؟ انسان از کجا بفهمد این که الآن درقبال او ظاهر شده و او را مشاهده می‌کند و او را دعوت به یک کاری می‌کند آیا این شیطان است یااینکه ملک است؟ آقا فرمودند که باید انسان معیار داشته باشد، محک داشته باشد، بصیرت داشته باشد و بتواند تشخیص بدهد این مطلبی که مطرح شده آیا این قضیه شیطانی است یا مربوط به ملائکه است؟ آقای حداد فرمودند که بله، بله درست است مسئله همین است. بعد آقای حداد فرمودند که انسان نباید عیب مردم را ظاهر کند!

ببینید زدند به آن قضیه که ایشان به آن شخص گفته بودند که مکاشفهٔ شما ایرادش این است که شما اینکه الآن به این‌صورت درآمده آیا شیطان است یا ملک؟ شما فرق نمی‌گذارید خیال می‌کنید همه ملک [است.] این برای او یک منقصتی بود. آقای حداد فرمودند که انسان نباید عیب دیگران را ظاهر کند، بعد این شعر مولانا را خواندند:

داند و خر را همی راند خموش *** بر رخت خندد برای روی‌پوش[2]

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ***الکافی***، ج ۷، ص ۱۸۵.

[2] . ***مثنوی معنوی*** (میرخانی)، دفتر اول، ص ۸۰.

فردایش ما داشتیم حرم مشرف می‌شدیم مرحوم آقا فرمودند که بچه‌ها بیایید یک چیزی به شما بگویم. جلو رفتیم گفتند که این قضیه‌ای که دیشب آقای حداد نقل کردند می‌دانید به کجا خورد؟ این خورد به آن مسئله‌ای که چند روز قبل برای ما اتفاق افتاد البته ما خودمان در این قضیه و جریان بودیم، چطور ایشان به آنجا اشاره کردند و بعد ایراد ما را هم گرفتند و گفتند که شما آمدید و آن عیب آن شخص را گرفتید و این درست نبود، انسان بایستی که ستّاریت داشته باشد و به این کیفیت نباید بیاید عیب افراد را در رویشان و چهره‌شان بیان کند.

اولیای خدا همین هستند، اولیای خدا از آنجایی که اینها از نفس گذشتند و دیگر وجودشان همان وجود حضرت حق است ظهورات آنها هم همان ظهورات پروردگار است به آن ظهورات جمالیه در مقام کرامت؛ یعنی آنها هم همان ظهور را دارند.

ما و همین‌طور سایر افراد وقتی خدمت آقا می‌رسیدیم نمی‌توانیم بگوییم که ایشان اطلاع نداشتند بر اینکه ما چه کردیم، ولی وقتی که می‌رسیدیم انگارنه‌انگار فقط در بعضی از اوقات از باب اینکه خیلی دیگر پشتک نزنیم و خیلی [اشتباه] نکنیم یک اشاره‌ای در صحبتی [می‌کردند که] خلاصه حواست جمع باشد و از این چیزها که یعنی [ما حواسمان هست]!

یک دفعه من شب با یکی از دوستان و رفقا یک کاری کرده بودم بااینکه به نظر خودم کار درستی بوده، اما حالا هرچه مثلاً یک‌مقدار تند بوده یا جایش نبوده است. فردا که خدمت ایشان رفتم ایشان پشت همان صندلی و میز خودشان نشسته بودند و من هم پشت میز نشسته بودم. یک‌دفعه ایشان در همان حالی که داشتند می‌نوشتند فرمودند: ﴿فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾[1] درمقابل چشمان ما قرار داری! همین‌طور سرشان به نوشتن [بود] حتی بلند هم نکردند! یک‌دفعه ما زنگمان به صدا درآمد که عجب، ما در این قضیه اشتباه کردیم! گاهی از این چیزها از باب تربیت و اینها که ضرورت اقتضا می‌کرد داشتند. اما در غیر از این موارد می‌آمدند می‌خندیدند و تبسّم می‌کردند به‌نحوی‌که آدم می‌گفت که نه، مثل اینکه این قضیه به ایشان نرسیده و از آن بالا این مسئله هنوز در دست اقدام است، هنوز پایین نیامده که [اعمال] کنند! اینها این‌طور هستند.

خدا هم می‌خواهد بندگانش این‌طور باشند و بندگانش عیب را بپوشانند و عیب شخص پوشیده باشد و افشا نشود. این یک تبعاتی دارد یعنی یک مسائلی دارد. بالأخره خطا از همه سر می‌زند اما اینکه انسان بیاید این خطا را افشا کند یک اثری در نفس آن طرف می‌ماند که تا وقتی که چشمش به او می‌افتد آن مسئله در ذهنش زنده می‌شود. ولی اگر انسان نیاید این مسئله را بگوید انگارنه‌انگار، او خیال می‌کند این خبر ندارد و وقتی خبر ندارد مثل ظاهر با او تعامل می‌کند، می‌گوید، می‌نشیند، می‌خندد و صحبت می‌کند مطلبی به دل ندارد. ولی وقتی که فهمید دیگر فهمید، فهمید که این شخص این عیبش را مطرح کرده و جایی گفته است و امثال‌ذلک، این دیگر ازبین نمی‌رود.

انسان باید مدام از بار خودش کم کند نه‌اینکه به بار خودش اضافه کند. سالک آن کسی است که بارش سبک باشد؛ یعنی توجه مردم نسبت به او در توجه سوء نه توجه به حُسن، توجه مردم نسبت به او به توجه سوء مدام پایین‌تر باشد، مقدارش کمتر باشد و هرچه این توجه بیشتر باشد او بارش بیشتر است و سنگین‌تر است، بیشتر خسته می‌شود بیشتر کسل می‌شود، بیشتر باید آن تبعاتش را پیگیری کند. فلهذا درست نیست که انسان بخواهد این مسئله و مطلب را به این کیفیت انجام بدهد.

تبدیل شدن ستاریت سالک به وحدت با افراد

این مقام ستّاریتی که انسان در پی اوست و ظهور آن ستّاریت پروردگار است، این باعث می‌شود که انسان کم‌کم یک حالت وحدت و حالت هم‌نوعی در درون او و در ذات او نسبت به همهٔ افراد پیدا

[1] . سوره طور (۵۲) آیه ۴۸.

بشود. چون حفظ این قضیه انسان را جلو می‌برد؛ یعنی وقتی که انسان یک مطلبی را افشا نکرد این باعث می‌شود که یک جنبهٔ وحدتی بین او و افراد در این مسئله پیدا بشود. در قضیهٔ بعد همین‌طور در قضیهٔ بعد همین‌طور، کم‌کم نفس انسان آماده می‌شود برای اینکه آن حقیقت توحید بتواند در او تجلی کند.

قطع ارتباط انسان با پروردگار به‌واسطهٔ کشف سر

لذا مسئلهٔ ستّاریت همان‌طوری‌که دیشب عرض کردم خیلی مسئلهٔ مهمی است؛ یعنی برای حرکت سالک قضیهٔ ستاریت نقش مهمی ایفا می‌کند و شاید کم موردی باشد که انسان بتواند استفاده کند مثل مسئلهٔ ستاریت. همان‌طوری‌که درمقابلش کشف سرّ مؤمن و کشف افشا خلافی که یک مؤمن انجام می‌دهد اصلاً می‌تواند دودمان سلوک او را بر باد بدهد و ارتباط او را با پروردگار قطع کند و این همه‌اش به‌خاطر این است که درست عملی درمقابل راه توحید انجام داده است. در توحید مسئلهٔ ستاریت انسان را به وحدت می‌رساند، او آمده با افشای عمل و خطای مؤمن بر خلاف آن دارد حرکت می‌کند. لذا این مسئله، مسئلهٔ خیلی مهمی است.

امام سجّاد علیه‌السّلام می‌فرمایند که طبیعت من بشری این‌طوری است طبیعت من بشری است که تا وقتی که مطّلع نشوم که کسی می‌داند خودم را در حصن و در حفظ می‌بینم ولی همین‌که احساس بکنم این کاری که می‌خواهم انجام بدهم این یک وقتی این تقش درمی‌آید به‌دنبالش نمی‌روم. از ناحیهٔ خدا می‌دانم خدا ستاریت دارد ولی از ناحیهٔ سایر افراد که ستاریت ندارند، لذا در مقام حفظ برمی‌آیم و انجام نمی‌دهم. این مربوط به خلائق [است].

اما از ناحیهٔ پروردگار ستّاریت به‌جای خودش محفوظ، آنچه که موجب می‌شود من انجام ندهم این است که می‌گویم که خدایا تو ستاریت را داری و نسبت به آن قضیه اعتقاد دارم که لو نمی‌دهی و افشا نمی‌کنی و آبروی مرا نمی‌بری، اینها همه درست. ولی چیزی که در اینجا هست این است که می‌دانم عقوبتت را تعجیل نمی‌کنی، این‌هم یکی از اوصاف پروردگار است که عقوبت را تعجیل نمی‌کنی.

البته اینها همه مربوط به حق الله است اما در مسئلهٔ حق الناس این‌طور نیست؛ یعنی امام سجاد در اینجا در مقام حق الله آن حقوقی که مربوط به خداست [مدّنظرشان است] در احادیث هم داریم که آنچه را که مربوط به خداست خدا از آن می‌گذرد، اما آنچه را که مربوط به حقوق مردم است شخص باید در مقام جبران بربیاید و جبران کند.[1] بگیرد و هر کاری بکند و هر غلطی انجام می‌دهد و بعد هم بگوید که خدا می‌بخشد نه این خبرها نیست!

ولی در اینجا مطلبی که هست این است که امام علیه‌السّلام می‌فرمایند که این را می‌دانم که تو تعجیل در عقوبت نداری، اگر تو تعجیل در عقوبت داشتی، فرض کنید اگر می‌دانستم امروز خلاف کردم فردا یک کاری می‌کنی که همهٔ مردم بدانند، یااینکه یک عقوبتی بیاید یا یک مرضی بیاید، نماز را نخواندم فرض کنید که فردا سکته کنم، سکته برای نماز است، یااینکه روزه را نگرفتم فردا کلیه‌هایم از کار بیفتد، یااینکه فلان عمل عبادی را انجام ندادم زخم معده بگیرم یا هرچیزی از این بیماری‌هایی که هست هرکدام این درقبال یکی از کارهایی است که مربوط به حق الله است! نماز مربوط به قلب می‌شود، روزه مربوط به کلیه می‌شود، آن کبدش از کار می‌افتد. اگر بدانم می‌گویم که این چه کاری است می‌خوانیم، به‌جای هفت رکعت هفتاد رکعت هم می‌خوانیم! نماز نخوانیم فردا سکته کنیم بیفتیم در رختخواب اینکه نمی‌شود!

خدا از این عقوبت‌ها نمی‌کند، می‌گوید که نه حالا نماز را که نخواندی این غلط را که کردی حالا ما قلبت را از کار نمی‌اندازیم و کلیه‌ات را از کار نمی‌اندازیم و کبدت را از کار نمی‌اندازیم، کاری‌ات

---

[1] . ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۳، ص ۱۸۳، با قدری اختلاف.

نداریم حالا این کار را انجام بده. صبر می‌کنیم می‌بینیم که حالا متنبّه می‌شوی یا نمی‌شوی؟ چقدر این مسئله در تو تأثیر گذاشته یا نگذاشته است؟ پس به‌خاطر این مسئله هم هست که من انجام نمی‌دهم.

برگشت این دو قضیه به چیست؟ برگشتش به جهل است؛ یعنی هم در آن‌طرف که اگر مردم بفهمند من نکنم و هم در این‌طرف اگر عقوبت، عقوبت سریعی باشد من انجام ندهم. همهٔ آنها برگشت به جهل است، جهل به اینکه نسبت به خود گناه و نسبت به حقیقت این گناه من اطلاع ندارم، این به‌خاطر این است. اگر نسبت به خود او من مطلع بودم اصلاً نیاز به این دوتا نبود نیاز نبود، چه خدا تعجیل در عقوبت بکند یا نکند، چه خدا افشا بکند یا افشا نکند، مردم مطلع بشوند اصلاً به مردم کاری ندارم. وقتی من به خود گناه و به کدورت گناه اطلاع پیدا کردم دیگر مسئله تمام است، همهٔ اینها به جهل برمی‌گردد و اینکه من جاهل هستم.

[جناب] مولانا در اینجا دارد که خدایا بر ما ببخش و ما را نگیر، ما که در مقام معارضه با تو درآمدیم ما در نیامدیم جهل ما با تو در معارضه درآمد نه خود ما. خیلی لطیف می‌گوید! می‌گوید که ما با تو معارضه نکردیم، اما جهل ما نسبت به تو و عدم اطلاع ما نسبت به تو، عدم اطلاع ما نسبت به اوصاف تو، خصوصیات تو، عدم اطلاع ما نسبت به کارهایی که درقبال تو داریم انجام می‌دهیم و اثراتی که آن کارها بر ما می‌گذارد، آن جهل ما با تو معارضه می‌کند. اگر آن جهل برطرف بشود ما مخلصت هم هستیم، اگر آن جهل برطرف بشود ما بندهٔ مطیع تو هم خواهیم بود. پس ما با تو معارضه نمی‌کنیم جهل ما دارد با تو معارضه می‌کند و بیا آن جهل را خودت برطرف کن و ما را نسبت به این مسئله آگاه کن.

یک قدری صحبت و مطالب دیگری هم دارد که إن‌شاءالله اگر خدا توفیق داد برای بعد باشد.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد